

به تلخی شیرین

صدای تیشه ناگه

بی صدا شد

دل شیرین به شور افتاد

سراپای وجودش گوش شد،

اما

نیامد از دل گهسار آوایی!

و شیرین مات،

از آئینه اش پرسید:

- صدای تیشه ی فرهادِ ما

خوابید یکسر؟!!

پاسخی از کوهسارانی نیامد،

جز سکوتی سرد و خالیزار!

و شیرین؛

تلخ شد

بارید،

شور آبِ دل پُر درد

از چشمان شیرینش

زمین و آسمان و فصل های کور دورادور

با چشمان شیرین

در سکوتی سرد

باریدند.....

حسن حسام

آزاد، مثل باد

نه من خدا را باور دارم

نه عیش خانه ی او را

در آن جهان!

نه جوی های عسل

می جویم

نه حور و غلمان

می خواهم

برمن ؛

همین دو پیکِ تلخ و غم بار،

کافی است